

«ناهمگون» را به راه آورد و از «وضع قدرت» با آنها طرف شد.

با همین تدبیر، سالیان درازی با یونان و اسپانیا و پرتغال بازی شد، و در نهایت آنها را که تشنه عضویت در بازار بودند، یا منت‌گذاری به عضویت پذیرفتند (آن‌هم برای دوره‌ای انتقالی، در واقع، به صورت آزمایشی). ترکیه، پس از دوسه دهه که برآستی دارد التماس می‌کند، هنوز از این مرحله نگذشته است. از یک سو، این کشور احساس می‌کند که نیازمند تکنولوژی و سرمایه‌های اروپایی است، تا بلکه از حلقه فقیران برهد و برآستی «اروپایی» شود، از سوی دیگر، اروپاییان غربی نمی‌خواهند عضو «ناهمگونی» را به آسانی در محفل خود بپذیرند. می‌توان پیش‌بینی کرد که به دلیل نیاز بازار مشترک به گسترش پهنه عمل خود و بر پایه روندی از دموکراتیزه شدن که ظاهراً در ترکیه به راه افتاده است، این کشور سرانجام دیر یا زود در بازار مشترک پذیرفته خواهد شد. اما در این میان باید توجه داشت که ترکیه باید از معنای سنتی مفاهیمی چون «وابستگی»، «چند ملیتی‌ها»، و «خودبسندگی» اقتصادی دست بردارند. اگر تشخیص می‌دهند که ترقی آنها بدون «کمک» - و در واقع، سودبری - غریبان امکان ندارد، بناچار باید قواعدبازی را بپذیرند. شاید در چارچوب این قواعد بتوانند تاحدودی به فکر منافع خود باشند، اما در نهایت باید قبول کنند که سکان کشتی به دست دیگران است؛ یعنی «استقلال» به آن معنای گذشته دیگر مقبومی ندارد و باید تن به «وابستگی» بدهند. در این‌معنا، اگر در شرایطی استعمار آخرین مرحله سرمایه‌داری پنداشته می‌شد، آیا در شرایط جدید، استعمار تازه به‌اولین مرحله خود پا نمی‌گذارد؟

در منشور نخستین بازار مشترک، هر عضو حق و تو داشت؛ یعنی تصمیمات باید به اتفاق آرا گرفته می‌شد. به دلیل افزایش شمار اعضا و ملاحظات دیگر، سال گذشته تصمیم گرفتند قاعده رأی اکثریت را جاری کنند. این امر در کشورهای کوچکتر و ناتوانتر بازار مشترک سروردا بهره‌انداخت؛ چراکه آنها را تابع بزرگترها و تواناتر می‌کرد و در واقع «استقلال» آنها را از بین می‌برد. واکنشها در دانمارک کم و بیش از کشورهای دیگر شدیدتر بود و کار سرانجام به‌فراندم کشید. اما رأی‌دهندگان ظاهراً منافع‌خود را سنجیدند و مصلحت دیدند که از خیر «استقلال» بگذرند و در داخل بازار مشترک باقی‌مانند. این تصمیم‌گیریه‌ها آسان نیست و از هیچ‌چیز هم معلوم نیست که درست و به مصلحت باشد، اما به‌زعم

عمدتاً بر آنها استوار است، پس علت برپا نگه‌داشتن این اتحادیه که مدت‌پیش تشکیل شده است چیست؟ ظاهراً نتیجه‌ای جز این نمی‌توان گرفت که دولتهای اصلی اروپای غربی که به اصطلاح به ثبات سیاسی رسیده‌اند و وضع آنها از نظر اقتصادی و اجتماعی کم‌وبیش «ثبیت» شده است، مصلحت دیده‌اند اتحادیه خود را در خارج از بازار مشترک همچنان حفظ کنند تا تصمیم‌گیریهای آنها مردم در معرض پلپوسیه‌ها و زیگزاگهای سیاسی برخی دیگر از اعضای بازار مشترک نباشد. ظاهراً به‌نظر آنها، وضع در کشورهایی چون یونان و اسپانیا و پرتغال هنوز به اندازه کافی «ثبیت» نشده است، و از همین‌رو، همیشه امکان آن وجود دارد که تصمیمات بازار مشترک یا «بازیه‌ها»، «پاچ‌خواهی‌ها»، یا «اداهای» این کشورها روپرو شود؛ همچنانکه در چند ساله گذشته همواره شاهد موج تظاهرات و رفتارندوسهای پی‌درپی در کشورهای مزبور بوده‌ایم.

سردمداران اروپای غربی یا این تیر در واقع دو نشان زده‌اند: هم خیال خود را از زیگزاگهای پیش‌بینی ناپذیر جوامع «ثبیت» شده راحت کرده‌اند، و هم از جهات اقتصادی به بازار مشترک لطمه زده‌اند. می‌دانیم که برخلاف آرمانهای نخستین، بازار مشترک در حال حاضر عمده‌تاً یک اتحادیه اقتصادی است و هنوز تا تحقق وحدت سیاسی اعضای آن راه درازی درپیش است. این اتحادیه، در عین‌حال، بنا به ضرورتها و نیازهای برخاسته از نظام سرمایه‌داری، همواره بزرگتر شده است و هنوز هم باید بزرگتر شود. زیرا در غیر این صورت، توان رقابت کافی با قظیهای دیگر اقتصادی (آمریکا، شوروی و متحدانش، و ژاپن و دست‌پروردگانش در آسیا) را پیدا نخواهد کرد. به همین دلیل، بازار مشترک باید اعضا و پهنه عمل هرچه گسترده‌تری در اختیار داشته باشد، اما این امر در عین‌حال نباید از لحاظ سیاسی مشکل و دشواری سختی پدید آورد. در منشور نخستین بازار، عضویت کشورهایی از اروپا اجازه داده شده بود که دارای رژیمهای به‌اصطلاح دموکراتیک باشند. با این تدبیر، هم از عضویت کشور-های اروپای شرقی جلوگیری شد (که‌خودشان کومکون را بهره‌انداخته بودند)، و هم مانعی بر سر راه کشورهای «ثبیت» نشده غربی ایجاد شد، تا حتی‌المقدور از ورود کشورهای که رژیمهای سیاسی متفاوت دارند (و بنابراین، مناسبات با آنها همیشه احتمال داشت یا گرفتاری همراه باشد) پیشگیری شود. ظاهراً نظر بر این بود که نخست درمیان کشورهای «همگون» اتحادیه‌ای تشکیل شود تا بعد بتوان کشورهای

هرمز همایون‌پور

دگر گونیهای جهانی و لزوم بازاندیشی در مفاهیم سنتی

وقتی گفته می‌شود که چون اوضاع و احوال جهان دگرگون شده است، نسبت به مفاهیم رایج در پهنه‌های ملی و بین‌المللی باید دوباره اندیشید و به فکر ارزشها و راه‌حل‌های تازه بود (آدینه، بخش جهان، شماره ۱۴)، این حرف دقیقاً به چه معنایی است. بهتر است از کلی‌گویی و فرورفتن در بحثهای نظری پرهیز کرده بلافاصله به چند مثال مشخص اشاره کنیم.

درخبرها بود که واکنش‌نهایی اروپای غربی نسبت به مذاکرات تسلیحاتی ریگان-گورباچف را «اتحادیه اروپای غربی» تعیین می‌کند. این نهادهای دیگر چه‌سینه‌ای است؟ ظاهراً اتحادیه‌ای است از برخی از کشورهای اروپای غربی برای شور و مشورت و تعیین سیاستهای هماهنگ دفاعی. اما وقتی به نام اعضای آن بنگریم (فرانسه، انگلستان، آلمان غربی، ایتالیا و سه‌قلوهای بنلوکس یعنی بلژیک و هلند و لوکزامبورگ)، متوجه می‌شویم که تمام آنها در بازار مشترک نیز عضویت دارند و در واقع بنیاد این بازار

طرفداران آنها، در دنیائی که از «برکت» علم و تکنولوژی به دهکده کوچکی تبدیل شده است، راه دیگری برای جوامع انسانی وجود ندارد؛ واقعیتها هرچند سخت و خشن‌اند، به‌رحال واقعیت‌اند.

در جاهای دیگر نیز شاهد نشانه‌هایی از این مطلب هستیم، و این امر بخصوص در کشورها و گروهها و حزبهایی که بیشتر در قید ایدئولوژی بوده‌اند محسوس است. رهبر ویتنام، با صریحترین بیانی که از یک دولتمرد «ایدئولوژیک» می‌توان انتظار داشت، به راه و رسم گذشته می‌توپد و از «اشتباهات» سخن می‌گوید (نگاه کنید به حاشیه «ویتنام»). اصلاحات یا انقلاب گورباچف در شوروی توجه همهٔ جهانیان را به خود جلب کرده است. او در سخنرانی اخیرش به مناسبت هفتادمین سالگرد پیروزی انقلاب اکتبر از «گناهان استالین» و دستیارانش در برابر حزب و مردم، سخن گفت و اعلام داشت که «اقدامات سرکوبگرانه و خلاف قانون بخشیدنی نیست» و این درس را تمام نسلها باید فرا گیرند» (تایم، ۱۶ نوامبر ۱۹۸۷). به‌علاوه، در دنیایی که کوچک شده است و به‌دلیل رشد تکنولوژیهای اطلاعاتی و ارتباطی شیوه‌های سنتی سانسور و بستن مرزها دیگر کارساز نیست،

شوروی عاقلانه به تعدیل روشهای گذشته دست زده است و برای مردمش افتخاری تازه‌ای برمی‌گشاید (نک: حاشیه «شوروی»). حزب کارگر انگلستان نیز که ظاهراً موسیالیست است و نمایندگی طبقه کارگر را یدک می‌کشد، اکنون چندین سال است که بر سر چگونگی برخورد با شرایط جدید گرفتار کشاکش و کشمکش هرونی است (نک: حاشیه «انگلستان»).

فهرست این قبیل کشورها و گروهها

● می‌توان پیش‌بینی کرد که به دلیل نیاز بازار مشترک به گسترش پهنهٔ عمل خود و برپایهٔ روندی از دمکراتیزه شدن که ظاهراً در تریگه به راه افتاده است، این کشور دیر یا زود در بازار مشترک پذیرفته خواهد شد.

را می‌توان بسیار ادامه داد. به هیچ صورت نمی‌توان مطمئن بود که آنها درست می‌اندیشند یا به راه درستی افتاده‌اند، اما در این نکته نمی‌توان تردید کرد که شرایط جدید آنها را به مبارزه می‌طلبد و آسودگی خیال و مطلق‌گرایی (یا ساده‌اندیشی) گذشته

را بی‌اعتبار کرده است. تمام آنها می‌خواهند «اوسروزی» و «جهانی» شوند و از موج بی‌شکیب عقب نمانند، و در این مسیر، خواه و ناخواه، به بازاندیشی درمغایم و ارزشهای خود گردن نهاده‌اند. بعد از چین و شوروی، اکنون نوبت به ویتنام رسیده است که دست دوستی به سوی سرمایه‌دازان و چند ملیتی‌ها بگشاید، و با آنکه می‌داند این راه پر افسون تا کجا خطرناک است، از خطر کردن بیم نکند.

لرد کرومر که از بلندپایگان نظام مستعمراتی بریتانیا بود و پس از خدمت در هند، در سالهای ۱۸۸۳-۱۹۰۷ کم‌وبیش بر مصر فرمانروایی مطلق داشت، یک‌بار چنین نوشت: «آینده واقعی مصر نه در تئوسونالیسی کوتاه‌بینانه... که در جهانی شدنی هرچه گسترده‌تر نهفته است» (رسالات سیاسی و ادبی، لرد کرومر، ۱۹۱۳). هرچند او این حرف را برای توجیه ادامهٔ تسلط بریتانیا بر مصر می‌زد، آیا بین سخنان او و «جهان‌گرایان» امروزی نمی‌توان شباهتهایی پیدا کرده؟ او می‌خواست از استقلال مصر پیشگیری کند؛ اینها می‌خواهند استقلال خود را محدود کنند و به مدد «وابستگی» و از برکت سرمایه و تکنولوژی چندملیتی‌ها به پیشرفت دست یابند.

کزارشگر بی.بی.سی چنین گفت: «اوضاع و شرایط چنان است که چسبیدن به برداشتهای مطلق‌گرایانه عاقلانه نیست و هیچ چیزی را نباید ابدی و همیشگی دانست.» سیاست دفاعی حزب را که کم‌وبیش بر خلق سلاح یک‌جانبه و برچیدن موشکهای ناتو از خاک بریتانیا متکی است، «روی هاترزللی»، معاون رهبر حزب، «عوامل اصلی یاختهای انتخاباتی» توصیف کرد. در همین حال، «تونی بن»، رهبر دیرین چپ‌روان حزب، معتقد بود که «حزب از بالا دچار بحران است» و رهبری حزب تقریباً آسوده است از همه چیز دست بردار تا رأی‌دهندگان را جلب کند» «پیش‌شوره» از وزیران ارشد گذشتهٔ حزب، برخلاف، معتقد بود که: «سیاست ضدسته‌ای ما باید مدقون شود.»

ینا بر نظر سنجی‌ها، حزب کارگر هم‌اکنون به نسبتی معادل ۳۶ درصد به ۴۹ درصد از حزب محافظه‌کار عقب است. مدیر یکی از موسسات نظرسنجی معروف می‌گوید: «حزب کارگر برخلاف موج شنا می‌کند.» به نظر کارشناسان سیاسی، چگونگی برخورد با همین موضوع است که آینده حزب کارگر را تعیین می‌کند. باید دید که این «باز-اندیشی» به خاطر بقا، حزب را به چه سویی می‌برد و آن را سرانجام به چه برنامه و تاکتیکی رهنمون می‌شود.

انگلستان

بازاندیشی به خاطر بقا

ملوری که در سه انتخابات گذشته حزب نتوانست به پیروزی دست یابد و با افولی دامنه‌دار روبه‌رو شد.

ریشهٔ این افول پیوسته را در ناسازگاری برنامه‌های اجتماعی و دفاعی چپ‌روان حزب با اوضاع و احوال جدید اروپا و انگلستان می‌دانند. همین امر در کنگرهٔ اخیر حزب به زورآزمایی شدید (و شاید نهایی) گروههای معتدل و چپ حزب انجامید. این کنگره که با شرکت ۴۰۰ نفر در اکتبر گذشته تشکیل شد (تایم، ۱۲ اکتبر ۱۹۸۷)، در واقع بر محور تاکتیک حزب برای بقا می‌چرخید. «نیل کینگ»، رهبر کنونی حزب، اظهار نظر کرد: «ما برای رأی‌دهندگان باید جاذبه داشته باشیم.» همو به

حزب کارگر یکی از دو حزب سیاسی مهم بریتانیاست که از بعد از جنگ جهانی اول تا کنون همواره برای کسب قدرت حکومتی با حزب مهم دیگر، یعنی حزب محافظه‌کار، در مبارزه بوده است. این حزب را انجمن فایباین به اتفاق اتحادیه‌های کارگری در سال ۱۹۰۰ پایه‌گذاری کرد. فایباینها گروهی بودند که می‌خواستند آرماتهای موسیالیستی خود را به تدریج و گام به گام در جامعه پیاده کنند و برخلاف مارکسیستها طرفدار انقلاب نبودند. حزب کارگر برای نخستین بار در سال ۱۹۴۲ همراه با حزب لیبرال قدرت حکومتی را به دست گرفت، اما از دههٔ ۱۹۳۰ تدریجاً به چپ گرایش یافت و از ملی شدن صنایع بزرگ حمایت کرد. پس از جنگ دوم، پیروزی انتخاباتی بزرگی به دست آورد و به پیاده کردن برنامهٔ ملی‌سازی گسترده‌ای دست زد. بعد از آن، کم‌کم، اختلاف نظر چپها و معتدلهای دودستگی بزرگی در حزب پدید آورد که تا به امروز ادامه دارد. این دودستگی موجب شد که در دههٔ هفتاد گروهی از رهبران حزبی از آن جدا شوند و حزب سوسیال دمکرات را پایه گذارند. به‌علاوه، همین اختلافها با دگرگونی اوضاع و شرایط دست به دست هم داد و موجب کاهش نفوذ و اعتبار حزب شد؛ به

۴ : ونه‌ای از این نوع ژاپن است.

از تکرار بیان ماجراهایی که بر این کشور گذشته است درمی‌گذریم، اما مسلم آن است که ژاپن اکنون از لحاظ اقتصادی به مقام شامخی دست یافته است و آمریکا را به مبارزه می‌طلبد. داراییهای خارجی این کشور در پایان سال ۱۹۸۶ به ۱۸۰ میلیارد دلار رسید و از داراییهای خارجی ۱۵۰ میلیارد دلاری آمریکا کوی سبقت را ربود. (نیویورک ریویو، ۱۳ اوت ۱۹۸۷). بخش عمده‌ای از این پیشرفت را باید مدیون آن دانست که ژاپن هزینه‌های نظامی اندکی دارد. مطابق قانون اساسی بعد از جنگ ژاپن، هزینه‌های نظامی این کشور نباید از یک درصد تولید ناخالص ملی آن تجاوز کند. اما آمریکا به فکر مقابله افتاده است و علاوه بر وضع پی‌درپی عوارض گمرکی بر واردات ژاپن به آمریکا، به احتمال قوی، دیر یا زود پای این کشور را نیز به مسابقه تسلیحاتی باز خواهد کرد. این کار به نفع ژاپن نیست، اما احتمالاً از آن گریزی نخواهد داشت؛ بی‌بایی است که باید بپردازد تا عضو «پاشگاه» باقی

ویتنام گسترش مناسبات بازرگانی با جهان غیر کمونیست

«نگوین وان لین»، دبیرکل اقتصاددان و ۷۲ ساله حزب کمونیست ویتنام، از نظر ناظران سیاسی، برای کشور خودش نوعی گورباچف است. او نیز به رشته‌ای از اصلاحات گسترده اقتصادی دست زده است و می‌خواهد با محدود کردن بوروکراسی، از میان بردن فساد و بی‌کفایتی، و گسترش مناسبات بازرگانی با جهان غیر کمونیست، سطح سازندگی مردم ویتنام را بالا ببرد و امور آن کشور را با عصر جدید و دنیای نوین پیوند دهد. «وان لین»، در یکی از مصاحبه‌های نادری که با خبرنگاران غیر کمونیست داشته است، نقطه نظرها و برنامه‌های خود را برای خبرنگار مجله «تایم» بازگو کرده است. کوتاه شده این مصاحبه از شماره ۲۱ سپتامبر ۱۹۷۸ نشریه نامبرده در زیر به نظر تان می‌رسد:

دریاب مناسبات ویتنام و آمریکا: ما
می‌خواهیم گذشته را به فراموشی بسپاریم و از یاد ببریم که تحت چندین دولت مختلف آمریکا چه جنگ وحشیانه‌ای بر ما تحمیل شد. ما مایلیم تحریم اقتصادی آمریکا در مورد ویتنام از بین برود و دوطرف برای حل و فصل مشکلاتشان به گفت‌وگو بنشینند... ما گام به گام به سوی تجدید مناسبات سیاسی بین دو کشور به پیش خواهیم رفت. بی‌انید جنگ را پشت‌سر گذاشته برای آینده‌ای صلح‌آمیز بکوشیم.

دریاب اصلاحات اقتصادی: ما با
دشواریهایی روبه‌روئیم که از ویرانیه‌ها و خسارات جنگی ۲۰ ساله سرچشمه می‌گیرد.



اما پس از پایان جنگ نیز ما در تلاشمان برای بازسازی کشور مرتکب اشتباهات بزرگی شدیم. اکنون به این اشتباهها و بیبایی سنگین آنها آگاه شده‌ایم. ما خیلی عجله داشتیم، ساده‌اندیش بودیم، و بسیار گرفتار ذهنیات خویش. ما می‌خواستیم سوسیالیسم را بدون گذشتن از مرحله لازم توسعه سرمایه‌داری پنا کنیم. امروزه با ذهنی یاز و آگاه و توانمندیش متوجه آن اشتباهات شده‌ایم. سیاست‌ها اکنون بر بنیای زدودن بوروکراسی متمرکز - راه و رسمی که پر تمرکز برنامه‌ها و امور مالی متکی نبود و رنج فراوانی برای ما به بار آورد - پایه‌گذاری شده است.

مردم ما نیازمند و خواهان افزایش تولید مواد غذایی‌اند، و به این هدف خواهند رسید. در همین حال، با عرضه بیشتر مواد مصرفی، به جنگ تورم خواهیم رفت. به دنبال رشد و توسعه متعادلی هستیم که به افزایش تولید برخی از کالاهای صادراتی چون زغال، نفت، الوار، چای، و مواد غذایی دریایی یخ‌زده، بینجامد. داریم افراد بی‌صلاحیت را اخراج می‌کنیم و فاسدها و آنتهایی را که از موقعیت خود سوءاستفاده کرده‌اند تحت تعقیب قرار می‌دهیم. مدیران جوان و تازه‌ای که به کار گماشته‌ایم، با ذهن باز و درستی و شرافت، تصمیمهای لازم را خواهند گرفت.

دریاب دگرگونیهای اخیر در رهبری

حزب ما رهبران بزرگی داشتیم که وظیفه‌شان آزاد کردن و یکی کردن دوباره کشور بود. آنها تاریخ را ساختند. اما امروزه وظیفه رهبران دگرگون شده است.

● مطابق قانون اساسی بعد از جنگ هزینه‌های نظامی ژاپن نباید از یک درصد تولید ناخالص ملی تجاوز کند اما آمریکا به فکر مقابله افتاده و به احتمال قوی پای ژاپن را به مسابقه تسلیحاتی خواهد کشید.

بماند، همچنانکه دیگران چنین می‌کنند. «استقلال» و «ناوابستگی» را باید در معنای جدید آنها پذیرد که در واقع شاید به معنای «وابستگی» و گذشتن از «حاکمیت ملی» باشد.

در این باره بسیار می‌توان سخن گفت. غرض، نمایش کم‌وبیش دگرگونیهایی است که در پهنه جهانی روی داده است و لاجرم بازاندیشی در مفاهیم سنتی را لازم ساخته است. اینکه راه و رسم درست بازاندیشی کدام است و به چه نتیجه‌ای باید بینجامد، به هر کشور و دولتمردان و اندیشه‌وران و مردم آن مربوط می‌شود. راه‌حل یا الگوی آسان و «نجات‌بخشی» نمی‌توان سراغ کرد. هدف، طرح مسئله و باز نمودن کم‌وبیش جنبه‌های مثبت و منفی هر موضوع است. مذاکرات دو ابرقدرت و دیدار اخیر ریگان - گورباچف را هم می‌توان از این زاویه به تحلیل کشید که در اینجا جایی برای آن باقی نمانده است و اگر فرصتی بود به آن خواهیم پرداخت



شوروی افقهای تازه در مسکو

«سرگئی گریگوریاننس»، که در ماه

فوریه گذشته پس از ده سال از زندان آزاد شده دارد حدود سیاست گلاس توست (باز کردن جامعه) را آزمایش می‌کند. او شجاعانه به انتشار نشریه‌ای دست زده است به نام «گلاس توست» که شامل مقالاتی است سیاسی، ادبی، فرهنگی و مذهبی. شاید از دهه ۱۹۲۰ تا کنون مجله‌ای همچون این نشریه در اتحاد شوروی منتشر نشده باشد. مجله فوق که در ۵۶ صفحه به‌صورت کاغذهای ماشین تحریر چاپ می‌شود، اکنون در نسخه‌های بسیار اندکی منتشر می‌گردد. او در ژوئیه گذشته از مقامات دولتی درخواست کرد تا به او اجازه انتشار این مجله را بدهند، اما چون از آنها جوابی نرسید، خطر کرد و به شکل نیمه محرمانه به این کار دست زد. مجله مقالات جالبی دارد. در یکی از آنها سؤال می‌شود که آیا اقتصاد بازار و سوسیالیسم می‌توانند همزیستی داشته باشند و چنین نتیجه می‌گیرد: «تنها مناسبات اقتصادی آزاد است که به مردم اجازه می‌دهد برجا بمانند.» در دیگری می‌آید که کل بوروکراسی شوروی بر «زیرنظامی از ترس» پایه دارد و تنها آزاد سازی و باز کردن جامعه به دست دولت است که می‌تواند این ترس را از میان بردارد. در مجله، همچنین فهرستی از زندانیان زندان ترسناک «کریستوپول» درج شده و تقاضای آزادی آنها شده است.

به‌گمان سرگئی، آزادسازی گورباچف یک دوره آزمایشی دوساله درپیش دارد. اگر موفق نشود، دوره‌ای از عقب‌گرد خواهیم داشت و در آن صورت من احتمالاً دوباره به زندان خواهم افتاده، اما «انسان هرچند هم که امیدی نداشته باشد، باید به‌جای خاموش ماندن سخن بگوید.»

در این شماره از مجله، بیانیه‌ای از «آندره‌ی ساخاروف» درج شده است که اصلاً به‌عنوان پیامی برای ناشران و سردبیران ایالت کاتالان در اسپانیا فرستاده شده بود؛ ناشران و سردبیران یادشده، در آوریل گذشته، جایزه خود را به‌ساخاروف اعطا کرده بودند. ساخاروف در این بیانیه می‌گوید: «از افتخاری که به من ارزانی داشته‌اید بسیار سپاسگزارم. در فوریه ۱۹۸۶ با میخائیل گورباچف دبیرکل کمیته مرکزی حزب کمونیست تماس گرفتم و از او درخواست کردم تا افرادی که بنابه اعتقادات فکری و مذهبی به زندان افتاده‌اند آزاد شوند. در دسامبر که آقای گورباچف به من تلفن کرد تا آزادی من و همسر من را از تبعید داخلی در شهر گورکی به آگاهیم برساند، باز این درخواست خود را تکرار کردم. از آن زمان تاکنون در حدود ۱۵۰ تن از زندانیان اعتقادی آزاد شده‌اند. بسیار ضرورت دارد که برای آزادی بدون قید و شرط تمام زندانیان اعتقادی بکوشیم. اینها شامل افرادی هستند که به جرم اعتقادات خود برای بار اول یا دوم به زندان افتاده‌اند و حکومتی شامل ۱۰ سال زندان و ۵ سال تبعید داخلی دارند. زندانیان اردوگاهها و زندانیان ویژه امنیتی و نیز اشخاص زندانی شده در بیمارستانهای روانی را هم باید جزء همین افراد به‌شمار آورد...»

من یک‌بار دیگر از شوروی و آمریکا می‌خواهم که به امضای قرارداد کاهش ۵۰ درصد از سلاحهای استراتژیکی تن دردهند؛ این کار باید به‌شکلی جداگانه از مذاکرات مربوط به «طرح دفاع استراتژیکی» [جنگ ستارگان] انجام گیرد...»

من از شوروی می‌خواهم که قوای خود را با سرعت از افغانستان خارج کند و به این جنگ وحشیانه پایان دهد...»

بشریت نمی‌تواند از انرژی هسته‌ای بی‌نیاز باشد، اما بهره‌گیری از این انرژی باید صلح‌آمیز و همراه با پیش‌بینی حداکثر اقدامات ایمنی باشد... باید امکان تکرار رویدادهایی چون فاجعه چرنوبیل را بکلی از میان برداشت. راه مناسبی برای رسیدن به این هدف، استقرار نیروگاههای هسته‌ای در زیر زمین است...»

اینها تمام چیزهایی بود که می‌خواستم به مخاطبان اسپانیایی خود بگویم. سلام من بر همه آنها. اسپانیا همیشه در دل مردمان ما جای دارد. ما از کودکی با آن کشور آشنا می‌شویم و عشقش در دلمان جای می‌گیرد... کوتاه شده از نیویورک ریویو، ۱۳ اوت ۱۹۸۷